

# تأثیر و نتایج سیاست احمدشاه‌ولی بهمنی در خصوص حمایت از آفاقی‌ها

محمد سلیمان صدیقی\*

قائم‌مقام بازنشسته ریاست دانشگاه عثمانیه حیدرآباد

سیاست احمدشاه‌ولی بهمنی (ح. ۱۴۲۲-۱۴۳۶م) در خصوص حمایت از آفاقی‌ها و پیشبرد ناسنجیده این سیاست به دست جانشین او، علاءالدین احمد دوم (ح. ۱۴۳۶-۱۴۵۸م)، پیش‌درآمد رویدادهای مهمی بود که در نیمه دوم قرن پانزدهم و نیمه اول قرن شانزدهم در دکن به وقوع پیوست.<sup>۱</sup> تحولات نیمه دوم حکومت سلسله بهمنی (۱۴۲۲-۱۵۳۸م) موضوع اصلی این مقاله است که از منظر بحث درباره اهمیت سیاست آفاقی‌پسند احمدشاه و علاءالدین دوم به تأثیر این سیاست بر جامعه عهد بهمنی و اداره این جامعه و نیز تأثیر آن بر ساختار طبقه اشراف و ارتش می‌پردازد. علاوه بر این، به نقش این سیاست در تقویت مذهب شیعه و ایجاد نهادهای تصوف در دکن و ظهور هنر

آفاقی به کسانی می‌گویند که همه نقاط دنیا، آفاق، را در طلب علم طی می‌کنند. این اصطلاح به خارجی‌ها و مهاجرانی اطلاق می‌شود که فضل و دانشی از خود نشان می‌دهند و به مسلمانان مقیم دکن اشاره دارد که در گذشته از مناطق فارسی‌زبان مجاور شبه‌قاره هند به دکن مهاجرت کرده و سرانجام در آن منطقه ساکن شده‌اند.

\*این جستار ترجمه کاوه بلوری از مقاله منتشر نشده The Pro-Āfāqī Policy of Aḥmad Shāh Wali Bahmani: Its Impact and Consequences است که پس از تغییرات تاریخی و فنی فیروزه پاپن‌متین و ویرایش وحید طلوعی به چاپ می‌رسد.

Mohammad Suleman Siddiqi, "The Pro-Āfāqī Policy of Aḥmad Shāh Wali Bahmani: Impact and Consequences," *Iran Namag*, Volume 1, Number 3 (Fall 2016), 142-161.

محمد سلیمان صدیقی (دانش‌آموخته دکتری مطالعات اسلامی دانشگاه عثمانیه حیدرآباد، ۱۹۷۵) استاد، مدیر گروه و قائم‌مقام ریاست دانشگاه عثمانیه و دانشگاه‌ها و کالج‌های دیگر در حیدرآباد بوده و مدیر مرکز تحقیقات و ویرایش دست‌نویس‌های دایرةالمعارف العثمانیه است. علاوه بر مقالات متعدد، ویراستار شماره‌های ۱ تا ۵۰ *Subject, and Book* *Review Index of Islamic Culture* بوده و صوفیان بهمنی و صوفیان جنیدی در دکن را تألیف کرده است.  
Mohammad Suleman Siddiqi <sulemansiddiqi@gmail.com>

و معماری اسلامی در این منطقه نیز توجه می‌شود. در ادامه بحث، به ساختار جامعه بهمنی در گلبرگه، پایتخت بهمنی‌ها در نیمه اول سلطنت ایشان، اشاره می‌شود تا درک روشن‌تری از تحولی اساسی حاصل شود که در بیدر، پایتخت بعدی بهمنی‌ها، رخ داد.

در نیمه اول حکومت بهمنی، جمعیت تحت قلمرو ایشان شامل اقشار گوناگونی از مسلمانان بود که از جمله این گروه‌ها می‌توان به خاندان سلطنتی، نجیب‌زادگان، جنگجویان، بازرگانان، صنعتگران، شاعران، دانشمندان، علما و صوفیان اشاره کرد که غالباً از منطقه شمال هند به دکن مهاجرت کرده بودند.<sup>۲</sup> عامه مردم این جامعه بهمنی متشکل بود از هندی‌هایی با منشأ ترک، فارس، افغان یا با تباری از آسیای مرکزی و نیز مهاجران عرب‌تباری که عمدتاً تاجر بودند و از مدت‌ها پیش در کرانه غربی دکن و در مناطقی چون تهنه، هناور، بهتکل و منگلور ساکن شده بودند. مهاجران ایرانی و هندی-ایرانی در دولت‌آباد اقامت گزیده بودند. علاوه بر مسلمانان مقیم دکن، هندوهایی که متشکل از اعضای فرقه‌های لینگایات، مهابه‌باناس و جین بودند هم در دکن اقامت داشتند و عمده جمعیت این منطقه را تشکیل می‌دادند.<sup>۳</sup> ساختار جمعیت اقوام مختلف جامعه در نیمه اول حکومت بهمنی تا زمان تاج‌الدین فیروزشاه (ح. ۱۳۹۷-۱۴۲۲م) بی‌تغییر باقی ماند.

نهادهای سیاسی و حکومتی در نیمه اول حکومت بهمنی عمدتاً بر اساس نهادهای سلطنت دهلی بنا می‌شدند. در سلسله‌مراتب حکومتی، وکیل مطلق (نخست‌وزیر) در کنار پادشاه قرار می‌گرفت. مقام‌های اجرایی دیگر را افراد متفاوتی چون وزیر، دبیر، بخشی (مأمور پرداخت)، باربک (منشی اختصاصی پادشاه)، حاجب خاص (حافظ مخصوص) و سرپرده‌دار (رئیس تشریفات) در اختیار داشتند و این ساختار عمدتاً از سلطنت دهلی الگو می‌گرفت.<sup>۴</sup> علاوه بر این، حاکمان بهمنی به منظور کسب مشروعیت برای حکومت خود به خلفای عباسی بعد از دوره مغول روی آوردند. از بین نمونه‌های مهم این روی‌آوری می‌توان به سفر زیارتی مادر محمدشاه اول به مکه اشاره کرد.<sup>۵</sup> به گفته شروانی، "او با معتضد بالله، خلیفه عباسی، وارد گفت‌وگو شد و از او رسماً برای پسرش اجازه خطبه‌خوانی و ضرب سکه گرفت."<sup>۶</sup>

<sup>3</sup>Sherwani and Joshi, *History of Medieval Deccan*, vol. 1, 207-222.

<sup>4</sup>H. K. Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 37 and 55.

<sup>5</sup>Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 62.

<sup>6</sup>Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 62-63.

<sup>2</sup>H. K. Sherwani and P. M. Joshi (eds.), *History of Medieval Deccan* (Hyderabad, 1973), vol. 1, 207-222. See also Muhammad Suleman Siddiqi, *The Bahmani Sufis* (Delhi: Idarah-i Adabiyat-i Delli, 1989), 31-45.

مسلمانان دولت‌آباد و گلبرگه سنی بودند و از مکتب حنفی، از مکاتب شریعت اسلامی و مکتب فکری رسمی در حکومت بهمنی، پیروی می‌کردند. نظام قضایی در حکومت بهمنی، همانند این سیستم در دوران سلطنت دهلی، در دست قاضی‌القضات، قضات، محتسب و چند مقام دیگر بود.<sup>۷</sup> حکام بهمنی حامی اقطاعی بودند که از شمال به منطقه آنها مهاجرت می‌کردند و از جمله این اقطاب می‌توان به شیخان فرقه چشتیه، مثل برهان‌الدین غریب (م. ۱۳۴۴م) و جانشین او شیخ زین‌الدین شیرازی (م. ۱۳۷۱م) و سیدمحمد حسینی گیسودراز (م. ۱۴۲۲م) و نیز به رهبران فرقه جنیدی از جمله شیخ محمد رکن‌الدین بن سراج‌الدین مظفر جنیدی (م. ۱۳۸۰م) و محمد عین‌الدین معروف به گنج‌العلم (م. ۱۳۹۳م)، از اعضای فرقه جنیدی در بیجاپور، اشاره کرد. آثار تاریخی بهمنی‌های گلبرگه، از جمله آرامگاه علاء‌الدین حسن بهمن‌شاه، هفت‌گنبد و آرامگاه سیدمحمد حسینی گیسودراز بنده‌نواز، تا حد زیادی نشان از سبک هنر و معماری منطقه شمال هند دارند.

در زمانی که محمدشاه دوم (ح. ۱۳۷۸-۱۳۹۷م)، پنجمین حاکم سلسله بهمنی، چشم از جهان فروبست، بیشتر افرادی که در زمره اولین نسل مهاجران شمال هند محسوب می‌شدند از دنیا رفته بودند و نفوذی که مهاجران شمال هند در منطقه داشتند رفته‌رفته از بین می‌رفت.<sup>۸</sup> دوران امن حکومت محمدشاه دوم و سیاست‌های او و این مسئله که جانشین قدرتمندش، فیروزشاه بهمنی، مشتاق بود دکن را به یکی از بزرگ‌ترین مراکز فرهنگی و علمی مشرق زمین تبدیل کند، درهای جدیدی را به روی مهاجران عراق و ایران باز کرد. فیروزشاه برای جلب بهترین افراد و کسب بهترین مواد، کشتی‌هایش را از بندرهای گوا و چول به مناطق گوناگون می‌فرستاد و دربار او در آن دوران محل رفت‌وآمد بسیاری از علمای شیعه و سنی بود.<sup>۹</sup>

گرچه سبلی از مهاجران متفاوت از کارمند حکومتی گرفته تا نجیب‌زاده، جنگجو، شاعر، دانشمند و صنعتگر از عراق و ایران و دیگر کشورها به این منطقه سرازیر شد، فیروزشاه

1612, trans. John Briggs (London: Longman Press, 1829), vol 2, 365-370;

رفیع‌الدین شیرازی، تذکره‌الملوک (MSS, O.M.L.)، شماره ۱۶۱۱، ۹؛ مولوی ظهیرالدین، سلطان احمد شاه ولی بهمنی (حیدرآباد، ۱۹۴۰)، ۲۴؛ عبدالمجید صدیقی، "فیروزشاه بهمنی"، در مجموعه مقالات کنگره تاریخ هند در نشست الله‌آباد، ۲۹۰؛

Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 102.

<sup>7</sup>Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 55.

<sup>8</sup>Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 77.

برای اطلاع از عللی که شروانی در خصوص رشد فرهنگ دکنی به دست می‌دهد بنگرید به

Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 76-77.

<sup>9</sup>سیدعلی طباطبایی، برهان مآثر (حیدرآباد، ۱۹۳۶)، ۴۱؛ Mohammad Firishta, *History of the Rise of the Mahomedan Power in India Till the Year A.D.*

بین گروه‌های مختلف جامعه توازن برقرار کرد. شروانی می‌گوید که "فیروز اولین پادشاه بهمنی بود که با وجود حمایت از سیل مهاجران ایرانی، عراقی و عربی که از آن سوی آب‌ها می‌آمدند، سعی می‌کرد زندگی در دکن را با سنت هندو درآمیزد و بتواند نفوذ خارجی‌ها را در منطقه تعدیل کند."<sup>10</sup> به گفته فرشته، فیروز شاه پسر و دخترش را به عقد آل‌اینجو درآورد و به این ترتیب به اولین سلطان دکن تبدیل شد که با سیدان آل‌اینجو پیوند زناشویی برقرار کرد و تعدادی از برهمن‌های هندو را به مقامات مهمی منصوب کرد. ارتباط نزدیک فیروز شاه با هندوها را از اینجا می‌توان فهمید که وقتی پرده از راز توطئه قتل فیروز برداشته شد، یکی از مأمورین شهر ساگر، با نام سادهو، تا جایی که می‌توانست به او کمک کرد. فیروز نیز جاگیرهای (زمین‌هایی که از سوی پادشاهان به فرمانروایان محلی واگذار می‌شد) شهر مادهول و ۸۴ روستا را به پسر سادهو، باهیرو سینگ، واگذار کرد. اقامت فیروز شاه در امپراتوری ویجاپاناگر و ازدواج او با پرنسس هندوی آن منطقه منجر به طولانی‌ترین دوره صلح بین این دو پادشاهی شد.<sup>11</sup> این دیپلماسی قدرت به همراه مدارا و تساهل احتمالاً با دوران فیروز سازگاری کامل داشت و به او کمک می‌کرد بتواند بین سه گروه اصلی جامعه خود، یعنی هندوها، آفاقی‌ها (خارجی‌ها) و غیرآفاقی‌ها (اهالی محلی) توازن برقرار کند.

احمدشاه ولی بهمنی، برادر و جانشین فیروز شاه، این سیاست توازن را دگرگون کرد. به گفته عزیز احمد، "احمدشاه ولی بهمنی در انتصاب افراد به مقام‌های اجرایی، خارجی‌ها را به نجیب‌زادگان هندی ترجیح می‌داد و به این ترتیب، سیاست پیشین بهمنی را دگرگون کرد."<sup>12</sup> همزمان با دوره حکومت احمدشاه ولی بهمنی و پیش از تأسیس حکومت شیعی صفویان، در سرزمین ایران تغییراتی در حال وقوع بود. خواجه‌علی، رهبر فرقه صفویه (۱۳۹۲-۱۴۲۷م) و از معاصران شاهان بهمنی، رفته‌رفته از باورهای صوفیان راست‌کیش فاصله می‌گرفت و به مذهب شیعه تمایل پیدا می‌کرد. بلافاصله پس از خواجه‌علی در سال‌های بعد و در زمان رهبری جنید (۱۴۴۷-۱۴۶۰م)، ویژگی‌های افراطی و جاه‌طلبانه فرقه صفویه بیش از پیش آشکار شد و تا پیش از سال ۱۵۰۱م، حکومت صفویه به رهبری شاه اسماعیل تأسیس شد. صفویان بعدها مکتب امامیه را مذهب رسمی حکومت خود اعلام کردند.<sup>13</sup> این تحولات در ایران تأثیرات مهمی بر حیات سیاسی دکن داشت که بازتاب آن را

1964), 48.

<sup>13</sup>P. M. Holt, Ann K. S. Lambton and Bernard Lewis, *The Cambridge History of Islam* (Cambridge: Cambridge University Press, 1970), vol. 1, 395-398.

<sup>10</sup>Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 123.

<sup>11</sup>Firisha, *History of the Rise*, 346 and 349; Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 98-99, no. 3.

<sup>12</sup>Aziz Ahmad, *Studies in Islamic Culture in the Indian Environment* (Oxford: Clarendon Press,

می‌توان در سیاست‌های احمدشاه‌ولی بهمنی مشاهده کرد. احمدشاه دو سال بعد از اینکه در ۱۴۲۴م به قدرت رسید، پایتخت خود را از گلبرگه به بیدر منتقل کرد تا دوره جدیدی را در حکومت بهمنی آغاز کند. پایتخت او با بناهایی تاریخی زینت داده می‌شد که معماران، صنعتگران و کاشی‌کارانی ایرانی طراحی می‌کردند و می‌ساختند که از عراق و ایران به بیدر مهاجرت کرده بودند. این مهاجران در زمره ساکنان غیرمحلّی یا آفاقی‌هایی بودند که نخبگانشان موفق شده بودند به دربار راه یابند و مورد لطف شاه قرار گیرند. احمدشاه از موج جدید مهاجرانی که به قلمرو او می‌آمدند جانب‌داری می‌کرد و آنها را در ردیف نخبگان دربار قرار می‌داد و این امر چالشی برای نخبگان تثبیت‌شده دکن محسوب می‌شد. به این ترتیب بود که احمدشاه سیاست حمایت از آفاقی‌ها را آغاز کرد. علاوه بر این، شاه ارتش جدیدی بنیان نهاد که افراد آن منحصراً از آفاقی‌ها تشکیل شده بود. او همچنین از فرقه جدیدی از صوفیان که از اهالی کرمان و ماهان بودند حمایت کرد و شاه نورالدین نعمت‌الله ولی کرمانی (۱۳۳۰-۱۴۳۰م) را، که علی‌رغم سنی بودن، از فرزندان بلافضل امام پنجم شیعیان بود به قلمرو خود دعوت کرد.<sup>۱۴</sup> در نتیجه این سیاست‌ها، چشتی‌ها و جنیدی‌هایی که بومی منطقه بودند به حاشیه رفتند و قادری‌هایی که از عراق، ایران و مولتان مهاجرت کرده بودند جای آنها را گرفتند.

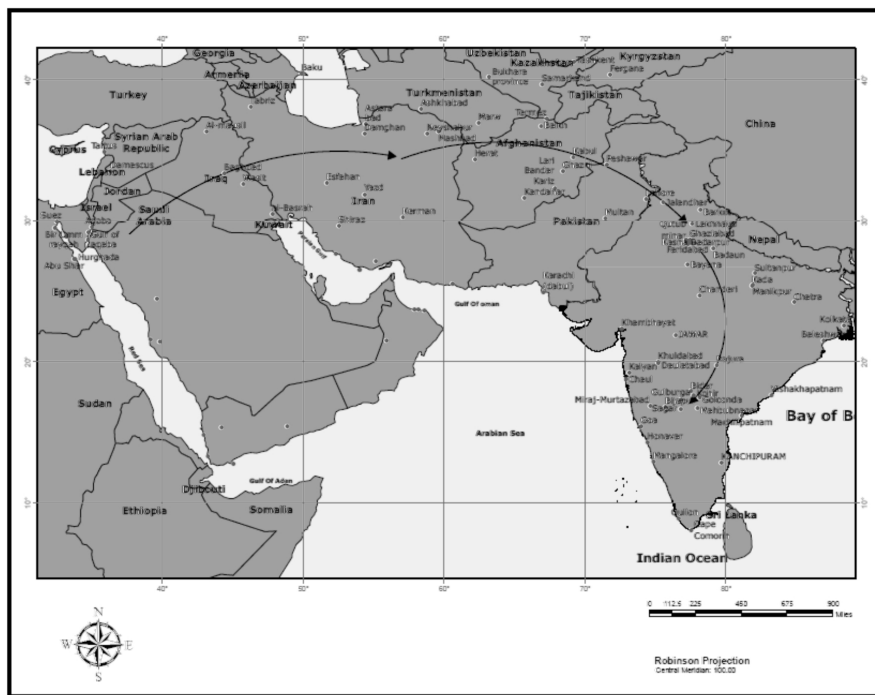
گرچه همه اهالی گلبرگه به پایتخت جدید نقل مکان نکردند، می‌گویند که خاندان سلطنتی، اشراف، نجیب‌زادگان، ارتشی‌ها، مقامات حکومتی، و طبقه بالای جامعه همگی به بیدر مهاجرت کردند. بیشتر این مهاجران در زمره فرزندان مهاجرانی بودند که از شمال هند به دکن نقل مکان کرده و دیگر جزو محلّی‌های دکن شده بودند و شروانی از آنها با عنوان "دکنی‌ها" یاد می‌کند.<sup>۱۵</sup> علاوه بر این افراد، بعضی از مهاجرانی که در گلبرگه اقامت داشتند نیز به بیدر نقل مکان کردند. بنابراین، گلبرگه که پایتخت قدیمی بهمنی‌ها بود، جایگاه نخستین خود را از دست داد و به یکی از استان‌های حکومت بهمنی تبدیل شد که هنوز تعدادی از فرزندان مهاجران شمال هند در آن زندگی می‌کردند که غالباً به طبقه متوسط و پایین جامعه تعلق داشتند.

Edward G. Brown, *A Literary History of Persia* (Cambridge: Cambridge University Press, 1929), 463-464; Nazir Ahmad, "An Old Persian Treatise of the Bahmani period," *Islamic Culture* (July 1972), 213; Nazir Ahmad, "An Old Persian Treatise of the Bahmani period," *Islamic Culture* (Jan. 1974), 50-57.

<sup>15</sup>Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 76-77.

<sup>۱۴</sup> برای اطلاع از کلیات زندگینامه‌ای او بنگرید به محمد مفید مستوفی، جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار (تهران: اساطیر، ۱۳۴۰)، ۳۰-۴۳؛ سیدغلامعلی‌شاه، مشکوٰۃ‌النّبوه (نسخه خطی روضه بزرگ گلبرگه)؛ "نعمت‌الله ولی"، در دایرةالمعارف اسلام، جلد ۳، صفحات ۴۵۰-۴۵۲؛

ساختار اجتماعی جدید در بیدر متشکل از دکنی‌ها، آفاقی‌ها و هندوها و جمعیت مسلمان منطقه متشکل از خاندان سلطنتی، نجیب‌زادگان، ارتشی‌ها، صنعتگران، علما و صوفیان بود. بسیاری از مسلمانان مقیم بیدر که از گلبرگه مهاجرت کرده بودند سنی بودند و از مذهب حنفی، که همچنان مذهب رسمی حکومت بود، پیروی می‌کردند. با افزایش تعداد مهاجران ایرانی که تمایلات شیعی داشتند، ساختار جامعه آرام‌آرام رو به تغییر گذاشت. شروانی شرح می‌دهد که ”جریان خروشان تازه‌واردان به منطقه روزبه‌روز شدت می‌یافت. این افراد که شاعر، ادیب، مشایخ صوفیه، صنعتگر، تاجر، سرباز یا ماجراجو بودند، از سواحل خلیج فارس و سواحل دریای خزر در شمال، یعنی از ایران، عراق و عربستان به این منطقه مهاجرت می‌کردند.“<sup>۱۶</sup> این روند حاکی از تغییر سیاست‌های احمدشاه و جانشین او، علاءالدین احمد دوم، است.



این نقشه مسیر مهاجرت آفاقی‌ها از کشورهاییی مثل ایران را به دکن نشان می‌دهد.

<sup>16</sup>Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 77.

احمد شاه به محض اینکه به قدرت رسید، خلف حسن بصری را به منصب والای وکیل السلطنه رساند و لقب احترام‌آمیز ملک‌التجار را به او داد.<sup>۱۷</sup> آفاقی‌های شاخصی چون سیدحسین بدخشی، میرعلی خورد، عبدالله خورد، خواجه‌حسن اردستانی، قاسم‌بیگ صفشکن، عبدالله قدیر و عبدالله لطیف توانستند در دستگاه حکومتی احمدشاه به مقامات بالا دست یابند.<sup>۱۸</sup> عبدالقدیر عنوان "برادر جانبخش" را دریافت کرد و به مقام خان خانان، عنوانی عالی که به درباریان و نجیب‌زادگان اعطا می‌شد، رسید. او علاوه بر این سرلشگر برار شد و منصبی دوهزاری دریافت کرد. برادر او به منصب خان اعظم ترفیع پیدا کرد و سرلشگر تلنگانا شد.<sup>۱۹</sup> احمدشاه بعد از نبرد کنکان در ۱۴۳۰م نیز یکی از ردهای سلطنتی خود را به خلف حسن بصری بخشید.<sup>۲۰</sup> احمدشاه بهمنی بعد از امضای قرارداد صلح با سلطان احمد گجراتی به تعدادی از آفاقی‌ها ترفیع درجه داد: محمدبن علی بواردی عنوان خواجه جهان را دریافت کرد و قاضی احمد کابلی به مقام ملک‌العلماء و صدر جهان رسید. قاضی نظام‌الدین شریف به مقام شرف جهان ترفیع یافت و سیدعبدالمؤمن، نوه سیدجلال بخاری، عنوان سید اجل را دریافت کرد.

شروانی شرح می‌دهد که "احمد وفاداری آفاقی‌های دربارش را چندین بار محک زد، خصوصاً در اوایل دوران حکومتش و در زمانی که در نبرد و بیجایانگار در محاصره دشمن قرار گرفته بود و اساساً با تدبیر و شجاعت تازه‌واردانی چون سیدحسین بدخشی، میرعلی سیستانی، عبدالله خورد و دیگران بود که به سختی جان سالم بدر برد."<sup>۲۱</sup> در نتیجه، احمدشاه سپاه ویژه‌ای تشکیل داد که مرکب از سه هزار کمانگیر اهل عراق، ایران، ترکیه و عربستان بود.<sup>۲۲</sup> خواجه‌حسن اردستانی نیز مسئولیت آموزش هنر تیراندازی و کمانگیری به شاهزادگان را بر عهده گرفت.<sup>۲۳</sup>

50-55; Firishta, *History of the Rise*, 392-400; Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 132.

<sup>20</sup>Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 132; Firishta, *History of the Rise*, 395.

<sup>21</sup>Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 132.

آفاقی‌های دیگری که در نجات دادن جان احمدشاه نقش داشتند عبارت بودند از میرفرخ بدخشی، میرعلی خورد، عبدالله کابلی، خسرو ازبک، خواجه‌حسن اردستانی، قاسم‌بیگ صفشکن. بنگرید به

Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 139.

<sup>22</sup>King, *The History of the Bahmani Dynasty*, 59-60.

<sup>23</sup>Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 200-201; Firishta, *History of the Rise*, 396.

<sup>17</sup>Firishta, *History of the Rise*, 392; Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 132; J. S. King, *The History of the Bahmani Dynasty* (London: Luzac, 1900), 50;

طباطبایی، برهان مآثر، ۴۸ و ۵۴.  
<sup>۱۸</sup>طباطبایی، برهان مآثر، ۵۴-۵۵؛

King, *The History of the Bahmani Dynasty*, 50.

بعضی از آفاقی‌ها و از جمله سیدحسن بدخشی و میرعلی سیستانی از شاه منصب سیدی دریافت کردند. قاسم‌بیگ صفشکن منصبی پانصدی دریافت کرد و جاگیر منطقه گلبر نیز به او رسید. خواجه‌بیگ قلندرخان و داروغه گلبرگه شد و میرخورد به منصب هزاری ترفیع پیدا کرد.

<sup>۱۹</sup>طباطبایی، برهان مآثر، ۵۴-۵۵؛

King, *The History of the Bahmani Dynasty*,

احمدشاه احترام بسیاری برای سیدان، فرزندان شیعی خاندان حضرت محمد، قائل بود. او دستور داده بود ۳۰ هزار تنکا (نوعی سکه) نقره بین سیدهای مکه، مدینه، نجف و کربلا تقسیم کنند.<sup>۲۴</sup> یک بار که یکی از نجیب‌زادگان دکن، به اسم شیرملک، به سیدناصرالدین کربلایی توهین کرد، احمدشاه دستور داد او را زیر دست و پای فیلی وحشی له کنند. علاوه بر این، می‌گویند احمدشاه مبلغ هنگفتی به سیدها بخشید تا بتوانند در کربلا مجرای برای انتقال آب بسازند.<sup>۲۵</sup> این اطلاعات کمک می‌کند به این نتیجه برسیم که تمایلات شیعی کم‌کم به دکن راه پیدا می‌کردند، هرچند احترامی که احمدشاه برای فرزندان بلافضل حضرت علی و بی‌بی فاطمه قائل بود به معنی گرویدن او به مذهب شیعه نیست.<sup>۲۶</sup>

شرایط مذکور به همراه عوامل دیگری چون حضور آفاقی‌های بانفوذ در اطراف احمدشاه، عدم اعتقاد احمدشاه به مشایخ صوفی دکن و احتمالاً پیش‌بینی گیسودراز مبنی بر پیروی احمدشاه از قطبی دیگر باعث شدند احمدشاه به فراسوی مرزهای هند توجه کند و شاه نورالدین نعمت‌الله ولی کرمانی را به دربار خود دعوت کند. شاه نعمت‌الله در گلبرگه نیز شناخته شده بود و این شهرت به واسطه یکی از شاگردانش به اسم نظام‌الدین فاروقی به دست آمده بود که به شیخ خجان معروف بود و در گلبرگه زندگی می‌کرد.<sup>۲۷</sup> بنابراین، احمدشاه از خود گلبرگه هیئتی را به همراه هدایایی به خدمت شاه نورالدین نعمت‌الله ولی کرمانی فرستاد و از او درخواست کرد که به دکن نقل مکان کند.<sup>۲۸</sup> انتخاب احمدشاه در این خصوص قابل توجه است، زیرا شاه نورالدین نعمت‌الله ولی کرمانی نه فقط بین ایرانیان جامعه بهمنی شناخته شده بود، بلکه در زمره فرزندان بلافضل امام پنجم شیعیان، امام باقر، قرار داشت. حضور او در پایتخت هم خلأ عرفانی ناشی از مرگ سیدمحمد حسینی گیسودراز را پر می‌کرد و هم با فرقه قومی جدیدی که در بیدر در شرف شکل‌گیری بود و آفاقی‌های ایران و عراق نقش مهمی در آن داشتند کاملاً سازگاری داشت. لیکن دعوت شاه نتیجه‌ای نداشت و قطب کرمان از نقل مکان به دکن امتناع ورزید. احمدشاه از جانب او تاجی دوازده‌تَرک که نشانه دوازده امام شیعه بود و همچنین لقب ولی را دریافت

۳۰-۳۵؛ مولوی ظهیرالدین، سلطان احمد شاه ولی بهمنی، ۲۰۹-۲۲۶.

<sup>۲۸</sup> برای اطلاع از اسامی اعضای این هیئت اعزامی و جزییات آن بنگرید به

Firishta, *History of the Rise*, 418.

همچنین بنگرید به مستوفی، جامع مفیدی، ۳۰-۴۳؛ سیدغلامعلی‌شاه، مشکوٰۃ‌النبوه، ۲۰؛ میرزاضیاء‌الدین‌بیگ، احوال و آثار شاه نعمت‌الله ولی کرمانی (کراچی، ۱۹۷۵)، ۱۹-۴۷.

Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 134.

<sup>۲۴</sup> طباطبایی، برهان مأثر، ۷۳-۷۴؛

<sup>۲۵</sup> Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 134, no. 3; Firishta, *History of the Rise*, 396; J. N. Hollister, *The Shi'a of India* (London: Luzac, 1953), 107-109.

<sup>۲۶</sup> W. Haig, "The Religion of Ahmad Shah Bahmani," *Journal of the Royal Asiatic Society* (1924), 73; Hollister, *The Shi'a of India*, 107-109.

<sup>۲۷</sup> طباطبایی، برهان مأثر، ۵۴؛ مستوفی، جامع مفیدی،

کرد.<sup>۲۹</sup> شکی نیست که جواب رد شاه نورالدین نعمت‌الله ولی کرمانی برنامه احمدشاه را، که خواهان تأسیس جامعه‌ای مرکب از شیعه و سنی و طریقه‌های عرفانی بود، بر هم زد. احمد شاه هیئتی دیگر را به نمایندگی از طرف خود فرستاد و این بار از قطب خواست که دست کم پسرش را بفرستد. این بار قطب نوه پسریش، میرزانورالله، را فرستاد. در این میان، احمدشاه پایتختش را به بیدر منتقل کرده بود و در همان بیدر بود که شخصاً از میرزانورالله استقبال کرد. آنها در نعمت‌آباد، منطقه‌ای که به اسم شاه نورالدین نعمت‌الله ولی کرمانی نامگذاری شده بود، یکدیگر را ملاقات کردند. میرزانورالله جوان بلافاصله به درجه ملک‌المشایخی ترفیع یافت و به این ترتیب، بر دیگر صوفیان دکن برتری پیدا کرد. علاوه بر این، زمان زیادی نگذشته بود که با خاندان سلطنتی وصلت کرد. این نکته جالب است که هیچ‌یک از اولین صوفیان بهمنی چنین القابی دریافت نکرده بودند و با خاندان سلطنتی پیمان ازدواج نبسته بودند.<sup>۳۰</sup> این مسئله نشان می‌دهد که احمدشاه مشتاق بود صوفی آفاقی‌ای را بر سر کار آورد تا بتواند اعتماد آفاقی‌های بیدر را جلب کند که دیگر تعدادشان در دومین پایتخت بهمنی بسیار زیاد شده بود.

بعد از شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، پسرش شاه برهان‌الدین خلیل‌الله (م. ۱۴۵۵م) به همراه دو پسرش، شاه حبیب‌الدین محب‌الله و شاه محب‌الدین حبیب‌الله، به بیدر مهاجرت کردند.<sup>۳۱</sup> شاه حبیب‌الدین محب‌الله با دختر علاء‌الدین، ولیعهد احمدشاه، ازدواج و نه تنها جاگیر منطقه بیدر، بلکه لقب قاضی را نیز دریافت کرد.<sup>۳۲</sup> نعمت‌آباد و بیدر تقریباً به مراکز اقامت آفاقی‌ها تبدیل شده بودند. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که احمدشاه یکی از دخترانش را به عقد آفاقی دیگری به اسم جلال‌خان، نوه پسر سیدجلال بخاری، درآورد.<sup>۳۳</sup> موقعیت و شهرت اعضای خاندان نعمت‌اللهی در بیدر را از اینجا می‌توان فهمید

<sup>۲۹</sup> طباطبایی، برهان مآثر، ۵۴؛

Firishta, *History of the Rise*, 418; Siddiqi, *The Bahmani Sufis*, 155-165.

<sup>۳۰</sup> برای اطلاع از اسامی اعضای هیئت اعزامی دوم پنگرید به مستوفی، جامع مغیدی، ۳۰-۴۳؛ سیدغلامعلی‌شاه،

مشکوٰۃ‌النبوه، ۲۰؛ طباطبایی، برهان مآثر، ۶۵؛ محمدقدیرخان منشی، تذکره‌القدیری (O.M.L.)،

(MSS)، ۳۱؛ جهنما علی‌شاه، تاریخ محمدیه (حیدرآباد، ۱۳۱۸)، ۲۰۱.

Firishta, *History of the Rise*, 419; Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 133-134; Siddiqi, *The Bahmani Sufis*, 155-157.

<sup>۳۱</sup> متخصصان معتقدند که شاه برهان‌الدین خلیل‌الله در

سال ۸۳۴ق/۱۴۳۱م وارد دکن شد. با این همه این تاریخ دقیق نیست، زیرا شاه خلیل‌الله بعد از مرگ پدرش به دعوت شاهرخ، پسر امیر تیمور، به هرات سفر کرد. پس به احتمال زیاد نمی‌توانست زودتر از سال ۸۳۵ق/۱۴۳۲م وارد دکن شده باشد. مستوفی، جامع مغیدی، ۳۸-۴۶؛ سیدغلامعلی‌شاه، مشکوٰۃ‌النبوه، ۲۰؛ میرزا ضیاء‌الدین بیگ، احوال و آثار، ۱۹-۴۷؛

Brown, *A Literary History of Persia*, 463-464.

<sup>۳۲</sup> طباطبایی، برهان مآثر، ۶۸؛ سیدغلامعلی‌شاه، مشکوٰۃ‌النبوه، ۲۰؛

Brown, *A Literary History of Persia*, 480;

Firishta, *History of the Rise*, 421.

<sup>۳۳</sup>Firishta, *History of the Rise*, 421.

که در سالروز مرگ شاه نعمت‌الله ولی، شاه شخصاً دست‌ان شاه برهان‌الدین خلیل‌الله را شست.<sup>۳۴</sup> عمادالدین محمود گاؤن (۱۴۱۱-۱۴۸۱م)، وزیر برجسته پادشاهان بهمنی، نیز در ۸۵۶/ق ۱۴۵۳م به محض اینکه مطلع شد شاه حبیب‌الدین محب‌الله در دکن حضور دارد، گیلان را ترک و به آن منطقه مهاجرت کرد. این نکته نشان‌دهنده احترام و عزتی است که مردم برای شاه نعمت‌الله ولی کرمانی و فرزندان او قائل بودند.<sup>۳۵</sup> ارتباط نزدیک شاه نعمت‌الله و فرزندان او با خانواده سلطنتی به واسطه پیوند زناشویی و همچنین اصل و نسب خاندان نعمت‌اللهی عوامل مهمی بودند که بر محبوبیت این خاندان در میان دیگر آفاقیان افزود.

از زمان حکومت احمدشاه مرحله جدیدی از ارتباط بین صوفیان و حکومت آغاز شد که ویژگی و محدوده آن با آنچه در گلبرگه وجود داشت کاملاً متفاوت بود. اعضای خاندان نعمت‌اللهی در رقابت بین جاه‌طلبان برای رسیدن به سلطنت از یکی از آنها در برابر دیگری حمایت می‌کردند،<sup>۳۶</sup> در میدان نبرد همراه افراد حکومت بودند،<sup>۳۷</sup> و در جنگ‌های منظم شرکت می‌کردند و حتی در این راه جان خود را از دست می‌دادند.<sup>۳۸</sup> در واقع، جزیی از سیاست و حکومت بودند. بنابراین، ماهیت فعالیت‌های آنها به وضوح نشان می‌دهد که سیاست‌های صوفیان قبلی دکن را که سعی می‌کردند هویت مستقل خود را حفظ کنند کنار گذاشتند.

علاءالدین احمد دوم (ح. ۱۴۳۶-۱۴۵۸م)، جانشین احمدشاه، در زمان تاج‌گذاری از همراهی دو تن از شیخان آفاقی که پیش از این به آنها اشاره کردیم، یعنی شاه برهان‌الدین خلیل‌الله کرمانی<sup>۳۹</sup> و سیدالسادات سیدمحمد حنیف (م. ۹۰۱/ق ۱۴۹۵م)، برخوردار بود.

به گفته مستوفی، او با حضورش در میدان نبرد روحیه دشمن را تضعیف و به احمدشاه کمک کرد که به پیروزی دست یابد. بنگرید به مستوفی، جامع مفیدی، ۴۵-۴۶.<sup>۳۸</sup> وقتی شاهزاده حسن و حبیب‌الله نتوانستند در برابر نیروهای همایون‌شاه در بیر مقاومت کنند، شتابان به سمت بیجاپور رفتند تا پناه بگیرند. سراج‌خان جنیدی، حاکم بیجاپور، از آنها به خوبی استقبال کرد و در قلعه خود پناهمان داد. با وجود این، همایون‌شاه در دل شب قلعه را محاصره کرد و حبیب‌الله را کشت و دیگران را دستگیر کرد و به بیدر فرستاد و در بیدر نیز همه آنها با قساوت تمام کشته شدند.

<sup>۳۹</sup> مستوفی، جامع مفیدی، ۴۵-۵۰؛

Siddiqi, *The Bahmani Sufis*, chap. 3.

<sup>۳۴</sup> طباطبایی، برهان مآثر، ۶۸.  
<sup>۳۵</sup> ه. خ. شروانی، محمود گاؤن: وزیر اعظم بهمنی (الله‌آباد: کتابستان، ۱۹۴۲)، ۲۲، پانوش ۳؛ ه. خ. شروانی، "سلسله بهمنی در زمان ورود محمود گاؤن به بیدر"، فرهنگ اسلامی (ژانویه ۱۹۴۰؛ جولای ۱۹۴۲).  
<sup>۳۶</sup> بعد از مرگ علاءالدین احمد دوم و وقتی همایون وارث مطلق معرفی می‌شود، شاه محب‌الدین حبیب‌الله قاضی از غیبت همایون استفاده می‌کند و به کمک آفاقیان دیگر شاهزاده حسن را به تخت سلطنت می‌نشانند.

<sup>۳۷</sup> می‌گویند وقتی شاه خلیل‌الله وارد بیدر شد، احمد درگیر نبرد ملوای دوم بود. به گفته محمد مفید مستوفی، وقتی شاه خلیل‌الله از این قضیه آگاه شد، کجاوه‌ای بر فیلی بست و مستقیماً به میدان نبرد رفت.

شاه برهان‌الدین خلیل‌الله مفتخر بود در سمت راست شاه بنشیند و سیدمحمد حنیف نیز این افتخار را داشت که در سمت چپ شاه قرار گیرد.<sup>۴۱</sup> بعد از نبرد گجرات، که فقط آفاقی‌ها در آن حضور داشتند و فرماندهی‌اش را خلف حسن بصری به عهده داشت، علاءالدین دوم اعلام کرد که از این به بعد در دربار او آفاقی‌ها در سمت راست او قرار می‌گیرند و محلی‌ها در سمت چپ.<sup>۴۲</sup> در آن زمان در حکومت بهمنی عناصر، گرایش‌ها و عوامل متعددی در کنار هم قرار گرفته بودند که از طرفی جامعه را به دو بخش آفاقی و غیرآفاقی منقسم کرده و از طرفی دیگر تغییری اساسی در رفتار پادشاه و صوفیان به وجود آورده بودند. این مسئله که آفاقی‌ها مناصب مهم دولتی را در اختیار داشتند نشان می‌دهد که علاءالدین احمد دوم سیاست پدرش در خصوص حمایت از آفاقی‌ها را ادامه داد و به تأثیرات دیپلماتیک این سیاست بر اهالی محلی دکن توجهی نکرد.

در سال ۱۴۴۷م، ارتشی متشکل از آفاقی‌ها و محلی‌ها به فرماندهی خلف حسن بصری اعزام شد تا منطقهٔ راجه، واقع در سنگام ایشور، را تسخیر کند. این سفر نظامی ابتدا با موفقیت همراه بود. وقتی خلف حسن از قرارگاه خود در چکن خارج شد تا از راه جنگلی انبوه به سمت سنگام ایشور پیش رود، محلی‌هایی که همراهش بودند زیر بار خطر جنگل نرفتند. خلف حسن و آفاقیان همراه او در جنگل گرفتار شدند و به هلاکت رسیدند. آفاقی‌هایی که موفق شدند جان خود را نجات دهند و به چکن برگردند، محلی‌ها را سرزنش کردند و آنها را مقصر دانستند و قسم خوردند که عدم همکاری آنها را به شاه اطلاع دهند. محلی‌ها که متوجه خطر شده بودند، فوراً پیامی برای شاه علاءالدین احمد دوم فرستادند و گفتند که آفاقی‌ها، علی‌رغم هشدارهای آنها، نقشهٔ خطرناکی طرح کرده‌اند. شاه که در آن زمان مست بود دستور داد همهٔ آفاقی‌ها را به هلاکت برسانند، اما وقتی آفاقی‌ها به بیدار رسیدند، شاه را از واقعیت مسئله مطلع کردند. شاه سپس دستور قتل محلی‌ها را صادر کرد.<sup>۴۳</sup> اعضای خاندان نعمت‌اللهی نیز در این خصوص با شاه صحبت کرده و بدیهی است که از مدعای آفاقی‌ها حمایت کردند. بسیاری از محلی‌ها از مقام خود عزل شدند و اموالشان مصادره و به آفاقی‌ها واگذار شد.<sup>۴۴</sup> فرشته

<sup>۴۰</sup> سیدالسادات سیدمحمد حنیف از بیروان مسعودبیگ،

قطب فرقهٔ چشتیه، نیز در بیدار زندگی می‌کرد. گیسودراز، مکتوبات، تصحیح سیدعطا حسین (حیدرآباد، ۱۳۶۲).

<sup>۴۱</sup> طباطبایی، برهان مآثر، ۹۶-۱۰۷؛ محمد سلطان، آیینة بیدار (گلبرگه، بی‌تا)، ۸۲-۸۳؛ محمدعلی سامانی،

سیرهٔ محمدی (الله‌آباد، ۱۳۴۷ق.)، ۱۴۳-۱۴۷؛

G. Yazdani, *Bidar: Its History and Monuments* (Oxford: Oxford University Press, 1947), 185.

<sup>۴۱</sup> طباطبایی، برهان مآثر، ۷۵.

<sup>۴۲</sup> طباطبایی، برهان مآثر، ۷۷؛

Firishra, *History of the Rise*, 430.

<sup>۴۳</sup> Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 167-168.

<sup>۴۴</sup> طباطبایی، برهان مآثر، ۸۱-۸۲؛

Firishra, *History of the Rise*, 436; Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 167-169; Siddiqi, *The Bahmani Sufis*, 166-167.

و طباطبا که تاریخ دورهٔ بهمنی را به ثبت رسانده‌اند، تصویر وحشتناکی از محلی‌ها به دست می‌دهند و آنها را دشمنان همیشگی سادات، فرزندان شیعی آل محمد، می‌دانند. روایت‌های آنها تا حدی مبالغه‌شده است، زیرا نباید فراموش کنیم که همهٔ این حوادث تلخ به قلم آفاقی‌هایی روایت شده است که اکثراً مهاجران دورهٔ صفوی بودند.

گرچه علاءالدین دوم سیاست حمایت از آفاقی‌ها را ادامه داد، در این کار آینده‌نگری نداشت. علاءالدین با اعلان صریح این مطلب که آفاقی‌ها دست راست او هستند و با حمایت از آنها باعث شد احساسات محلی‌هایی که پیش از این هم فروخورده شده بود جریحه دار شود و در عین حال اختلافی آشکار بین آنها پدید آورد و باعث کاشته شدن بذر اختلاف اجتماعی-قومی شدیدی شد که در واقع منجر به انحطاط حکومت شد.

شاه برای اینکه بتواند احساسات برانگیختهٔ محلی‌ها را فرونشاند، از شاه سیدیدالله حسینی اول (م. ۱۴۴۸م)،<sup>۴۵</sup> از نوادگان پسری گیسودراز، دعوت کرد تا به بیدر نقل مکان کند. اما او از رفتن امتناع ورزید که به احتمال زیاد به سبب توجهش به شرایط ناسازگار حاکم بر بیدر بود. سیدیدالله به جای خویش برادرش، امین‌الدین ابوالفیض من‌الله حسینی (۱۴۰۸-۱۴۷۴م) را به نمایندگی فرستاد تا این دعوت را قبول کرده باشد.<sup>۴۶</sup> به محض ورود او، شاه چند روستا را به او واگذار کرد و عزت و احترام فراوانی به او گذاشت.<sup>۴۷</sup> سیاست شاه که از دکنی‌های قدیم شخصی روحانی را به بیدر آورد مؤثر واقع شد، زیرا در سال‌های بعد به همت صوفیان دکنی گلبرگه، یعنی ابوالفیض من‌الله حسینی و شاه سیدسفرالله حسینی (م. ۱۵۳۶م) و روح‌الله حسینی، شکاف بین دو گروه آفاقی و غیرآفاقی رفته‌رفته کمتر شد.<sup>۴۸</sup>

هدف علاءالدین احمد دوم از دعوت از اخلاف گیسودراز به بیدر تسکین احساسات فروخوردهٔ بین محلی‌ها (ملکی) و غیرمحلی‌ها (غیرملکی) بود. این سیاست فقط تا اندازه‌ای مؤثر واقع شد، زیرا رقابت بین این دو دسته همچنان بی‌وقفه ادامه داشت. علاءالدین احمد دوم قبل از اینکه چشم از جهان فرو بندد، همایون‌شاه (ح. ۱۴۵۸-۱۴۶۱م) را ولیعهد خود

<sup>۴۵</sup> ۱۲۵؛ سیدغلامعلی‌شاه، مشکوٰۃ‌النّبوه، ۲۰؛ سامانی، سیرهٔ محمدی، ۱۳۴-۱۳۶.  
<sup>۴۶</sup> Siddiqi, *The Bahmani Sufis*, 55-57 and 168-169.  
<sup>۴۷</sup> جهنما علی‌شاه، تاریخ محمدیه، ۱۴۲؛ محمد محی‌الدین، تاریخ خورشیدجاهی (حیدرآباد، ۱۲۸۶ق)، ۲۰۵؛ محمدقدیرخان منشی، تذکره‌القدری، ۳۶.  
<sup>۴۸</sup> شاه سفیرالله، پسر اکبر حسینی، سپهسالار بیدر شد.

<sup>۴۵</sup> پسر بزرگ سید شاه اصغر حسینی که در سال ۱۴۴۸م در گلبرگه از دنیا رفت. گیسودراز علاقهٔ بسیاری به او داشت و خود شخصاً مباحث مختلفی چون فقه، دستور زبان عربی و تصوف را به او آموزش داد. ملفوظات او با عنوان محبت‌نامه بعدها به همت خلیفهٔ او، سیدمحمدبن فضل‌الله حسینی واعظی گردآوری شدند. سید یدالله حسینی، محبت‌نامه، ۱۱۶-

معرفی کرد. زمانی که همایون شاه پایتخت خود را به قصد جنگ با دشمنان همسایه ترک کرد، شاه محب‌الدین حبیب‌الله قاضی به همراه دیگر آفاقیان، برادر جوان‌تر همایون، یعنی شاهزاده حسن، را به تخت سلطنت نشانند. همایون شاه فوراً به پایتخت خود بازگشت و حسن را از سلطنت برکنار و قدرت خود را تثبیت کرد. او حسن را کور و حامیان او، از جمله شاه محب‌الدین حبیب‌الله قاضی، را دستگیر کرد.<sup>۴۹</sup> این ضربه شاه محب‌الدین حبیب‌الله که سعی می‌کرد سیاست احمدشاه و پسرش علاءالدین احمد دوم در خصوص حمایت از آفاقی‌ها را استمرار بخشد، بی‌شک همایون شاه را نسبت به آفاقی‌ها و از جمله اعضای خاندان نعمت‌اللهی بدگمان کرد. دوران کوتاه سلطنت او که فقط سه سال به طول انجامید اهمیت بسزایی دارد، زیرا او سیاست پدر و پدربزرگش در خصوص حمایت از آفاقی‌ها را دگرگون کرد. طباطبا و فرشته هر دو تصویری وحشتناک از دوران حکومت همایون شاه ترسیم کرده‌اند که علت آن کاملاً مشخص است، اما وزیر فاضل عصر وی، محمود گاؤن، تصویری کاملاً متفاوت عرضه می‌کند.<sup>۵۰</sup>

لازم به یادآوری است که در زمان تاج‌گذاری همایون شاه هیچ صوفی‌ای در بیدر حضور نداشت که شامل حال حبیب‌الدین محب‌الله نیز می‌شد که دیگر قطب (رهبر) فرقه نعمت‌اللهی شده بود. طولی نکشید که آفاقی دیگری به اسم سکندر خان دست به شورش زد و همایون شاه مجبور به مقابله با او شد و با خشونت و بی‌رحمی سرکوبش کرد.<sup>۵۱</sup> این دومین شورش در طول یک ماه بود. اما قضیه به همین جا ختم نشد. وقتی همایون شاه پایتخت خود را ترک کرده و درگیر جنگ با حاکم لینگا و فرمانده تلنگانا بود، برده‌ای به اسم یوسف ترک، که از پیروان شاه محب‌الدین حبیب‌الله بود، سعی کرد شاهزاده حسن، حبیب‌الله، جلال‌خان، یحیی‌خان و تقریباً ۷ هزار نفر دیگر و از جمله بسیاری از سیدان، عالمان و پارسایان را از زندان آزاد کند. در نزاع بین زندانی‌ها و حامیانشان با نگهبانان قلعه، جلال‌خان و یحیی‌خان کشته شدند. شاهزاده حسن و حبیب‌الله در خانه یک سلمانی پناه گرفتند، اصلاح کرده و و خود را به شکل گداها درآوردند و یوسف ترک را در جایی خارج از بیدر ملاقات کردند و به همراه دیگر حامیان به طرف منطقه‌ای به اسم کم‌تانا در شش مایلی بیدر حرکت کردند تا آنجا را به تصرف خود درآورند. با این

الانشاء (حیدرآباد، ۱۹۴۸)، ۱۳۷، نامه شماره ۴۹؛  
 ۳۹۹، نامه ۱۴۹.  
<sup>۵۱</sup> طباطبایی، برهان مآثر، ۸۹-۹۱؛  
 Firishta, *History of the Rise*, 454-454.

<sup>۴۹</sup> طباطبایی، برهان مآثر، ۸۸؛  
 Firishta, *History of the Rise*, 449.  
<sup>۵۰</sup> Firishta, *History of the Rise*, 463-464; Sherwani,  
*The Bahmanis of the Deccan*, 183-185.  
 طباطبایی، برهان مآثر، ۹۵؛ محمود گاؤن، ریاض

همه، متوجه شدند تسخیر آنجا کار مشکلی است و به همین سبب به طرف منطقه بیر رفتند که املاکش متعلق به حبیب‌الله بود. شاهزاده حسن به محض ورود به بیر خود را شاه نامید و شاه حبیب‌الله را وزیر خود خواند و یوسف ترک، از پیروان شاه حبیب‌الله، را به مقام امیرالامرای منصوب کرد. همایون‌شاه سریع به بیدر بازگشت و سپاهی به منطقه بیر اعزام کرد. شاهزاده حسن و حبیب‌الله شتابان به طرف بیجاپور رفتند تا در آنجا پناه گیرند. حاکم بیجاپور، سراجخان جنیدی، از آنها به خوبی استقبال کرد و به آنها در قلعه خود پناه داد. با وجود این، همایون‌شاه در دل شب قلعه را محاصره کرد و حبیب‌الله را کشت و دیگران را دستگیر کرد و به بیدر فرستاد و در بیدر نیز همه آنها با قساوت تمام اعدام شدند.<sup>۵۲</sup> این کودتای ناموفق کاملاً به دست آفاقی‌ها طراحی شده بود. تلاش شاه حبیب‌الله و آفاقی‌ها برای جایگزین کردن پادشاه در نهایت منجر به این شد که تغییراتی اساسی در دربار پدید آید و علی‌رغم تلاش‌های دیپلماتیک، برخورد شدید بین شاه و نجیب‌زادگان آفاقی به از دست دادن مقام و منزلت آنها انجامید.

همایون‌شاه سیاست پادشاهان قبلی بهمنی را در خصوص حمایت از آفاقی‌ها ادامه نداد و سیاست توازن را به اجرا درآورد که قدرت بیشتری در اختیار دکنی‌های محلی قرار می‌داد. عجیب آنکه محمود گاؤن، که خودش مهاجری ایرانی و نمونه بارز سیاست‌بازان عصر خود بود، از این سیاست شاه حمایت می‌کرد. با مرگ شاه حبیب‌الله، پیوند ضمنی بین خاندان سلطنتی و خاندان نعمت‌اللهی و آفاقی‌ها بیش از پیش از هم گسست. با وجود این، آفاقی‌ها همچنان در سال‌های بعد تأثیر فراوانی بر حیات سیاسی و مذهبی دکن داشتند. تأثیر آفاقی‌ها بر معماری بیدر عصر بهمنی کاملاً مشهود است که با معماری گلبرگه، اولین پایتخت بهمنی‌ها، تفاوت چشمگیری دارد. بناهای گلبرگه نشان از تأثیر تغلق، پادشاه شمال هند، و سبک معماری دهلی دارد که بازتاب آن را به وضوح می‌توان در معماری چشمگیر مقبره فیروزشاه مشاهده کرد. حتی در بعضی از ساختمان‌های گلبرگه، لغزهای دو طرف درها به سبک معماری هندوهاست و پایه‌های سه‌گوشی که رواق یا سقف سایبان بر روی آن قرار می‌گیرد معابد هندوها در دکن را به خاطر می‌آورد،<sup>۵۳</sup> در حالی که بناهای تاریخی بیدر شبیه مساجد کشورهای آسیای غربی‌اند. در بسیاری از این بناها و از جمله در برج چوباره، مدرسه محمود گاؤن، تخت کرمان، چوکندی (مقبره) شاه خلیل‌الله، مقبره‌های سلطنتی آشتور و نیز ساختمان‌های دیگر تأثیر معماری ایران و آسیای مرکزی به وضوح دیده می‌شود. درون این بناها با

*The Bahmanis of the Deccan*, 179-180.

<sup>۵۲</sup> طباطبایی، برهان مآثر، ۹۲-۹۴؛

<sup>۵۳</sup>Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 58-59.

Firishta, *History of the Rise*, 458-464; Sherwani,

انواع متفاوتی از سبک‌های خطاطی عربی از جمله کوفی، طغراء، نسخ و نستعلیق تزیین شده است. این نوشته‌ها با رنگ‌های روشن، طلایی، قرمز روشن و سبز طراحی شده و با سنگ‌های پر تالو تزیین شده‌اند که بعضی الماس اصل‌اند.<sup>۵۴</sup> سقف و دیوارهای گنبد احمدشاه با تصاویری از ابزار خوشنویسی یا نقاشی‌هایی با طرح گل تزیین شده‌اند که به علت زیبایی و ظرافتشان در هند بی نظیرند.<sup>۵۵</sup>

در بعضی از بناها می‌توان شاهد تأثیر بی‌نظیر صوفیان و شیعیان بود. تعلیم‌خانه‌های بیدر، یعنی منهبیار تعلیم، تعلیم پنسال و تعلیم صدیق‌شاه مدارس تربیت بدنی شهر بیدر بودند. در این مدارس، بناهایی به اسم عاشورخانه قرار دارد که در واقع مراکزی برای اجرای مراسم مذهبی شیعی در ماه محرم و همچنین مکان‌هایی برای نگهداری پرچم‌های مذهبی (علم) و دیگر آثار تاریخی‌اند.<sup>۵۶</sup> در بنای تخت کرمان، که در نزدیک مدرسه محمود گاؤن واقع شده است، می‌توان نشان سلطنتی سرزمین ایران را که ترکیبی است از پیکر یک شیر و خورشید برآمده از پشت آن مشاهده کرد. بدیهی است که همه کاشی‌کاران و صنعتگرانی که برای تزیین گنبدها استخدام می‌شدند، کسانی بودند که در قرن پانزدهم میلادی از کاشان و دیگر مراکز کاشی‌سازی ایران آمده بودند.<sup>۵۷</sup> سیدعلی طباطبا می‌گوید که در تزیین این بناها از خشت کبود، یعنی کاشی نیلی، استفاده می‌شده است.



سبک معماری گلبرگه: قلعه‌ای در گلبرگه با سبک معماری بیدر.

<sup>56</sup>Yazdani, *Bidar*, 102.

<sup>57</sup>Yazdani, *Bidar*, 70-71.

<sup>54</sup>Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 131.

<sup>55</sup>Yazdani, *Bidar*, 7.

هنر و معماری بناهای بیدر، شیوه‌های متفاوت خوشنویسی در آنها و همچنین طرح‌های گلدار و کاشی‌کاری‌های به‌کاررفته در آنها همه نشان از این دارند که تعداد زیادی صنعتگر، معمار، خوش‌نویس و کاشی‌کار از خاورمیانه، ایران و آسیای مرکزی در این منطقه فعالیت می‌کردند.



بالا: قلعه‌ای در بیدر؛ پایین: مقبره فیروزشاه.





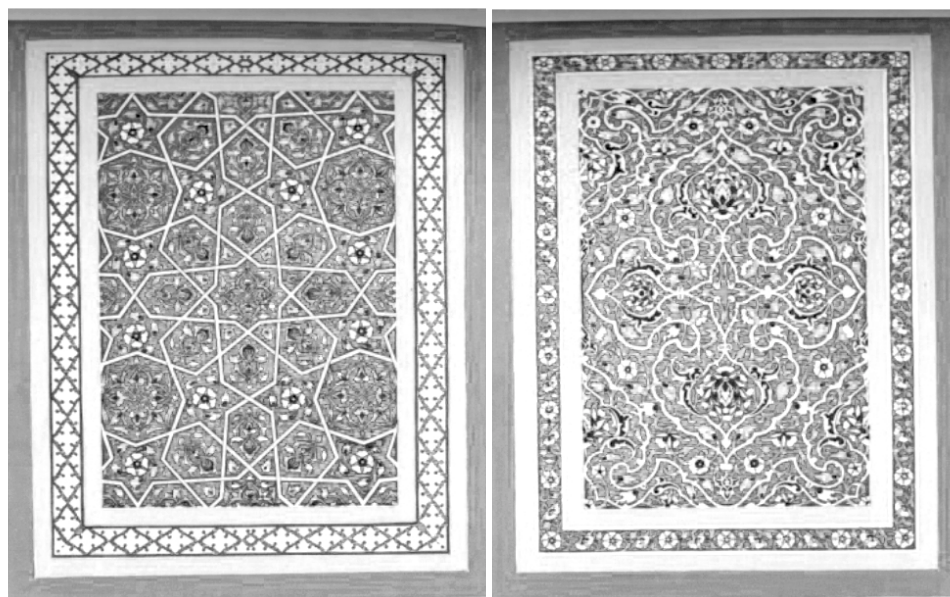
مقبره احمدشاه.



مقبره گیسودراز.



چوکندی (مقبره) خلیل الله.



نمونه‌ای از کاشی‌کاری در بیدر.

دوره حکومت محمدشاه سوم (۱۴۶۳-۱۴۸۲م) در واقع حکایت نخست‌وزیر خردمند او خواجه محمود گاؤن است. گاؤن سیاست‌مدار و دانشمندی بود که در بند جناح‌بازی و چنددستگی نمی‌افتاد. چنان که پیش از این نیز گفتیم، او درصدد بود بین آفاقی‌ها و محلی‌ها توازن برقرار کند. او در انتخاب محافظان سلطنتی و حکام از اصولی پیروی کرد که خود برای توازن قدرت مقرر کرده بود و آفاقی‌ها و محلی‌ها را به یک میزان به خدمت گرفت.<sup>۵۸</sup> نه تنها منطقهٔ مالهور را به شاه حبیب‌الدین محب‌الله<sup>۵۹</sup> واگذار کرد، بلکه اجازه داد تا در شهر ساگر، از شهرهای ایالت بیجاپور، بر روی جسد خاکی شیخ عین‌الدین گنج‌العلم گنبدی ساخته شود.<sup>۶۰</sup> گاؤن شیفتهٔ علم بود و دلش می‌خواست بیدر را به مرکز برای دانش اسلامی و محلی برای اقامت عرفا تبدیل کند و این امر به او کمک کرد ارتباط نزدیکی با افراد گوناگونی از علما، صوفیان و روشنفکران برقرار کند. مجموعهٔ نامه‌های گاؤن که در اثری به اسم ریاض‌الانشاء گردآوری شده‌اند گواهی بر این مدعایند.<sup>۶۱</sup> او برای عملی کردن هدفش در سال ۱۴۷۲م در بیدر مدرسهٔ بزرگی بنیان نهاد که کتابخانهٔ وسیعی داشت.<sup>۶۲</sup> این وزیر مدبر و دانشمند به علما، صوفیان و روشنفکران بلندمرتبهٔ خاورمیانه نامه نوشت و آنها را به بیدر دعوت کرد. او در نامه‌ای خطاب به سیدی می‌نویسد که دلش برای مصاحبت با اقطاب متبحر تنگ شده است. در نامهٔ دیگری خطاب به خواجه عبیدالله احراری (۱۴۰۴-۱۴۹۰م)، از صوفیان فرقهٔ نقشبندی، نوشت که در بیدر هیچ شخصیت روحانی برجسته‌ای نیست که مردم را آگاه کند.<sup>۶۳</sup> اخلاف خاندان نعمت‌اللهی درگیر سیاست فرقه‌گرایی بودند و در میان صوفیان محلی نیز کسی نبود که به رشد معنوی و علمی مردم بیدر توجهی کند. محمد شمس‌الدین مولتانی (۱۴۵۷-۱۵۲۸م)، سید بدرالدین بدری اعلم حبیب‌الله (م. ۱۵۷۷م)، شیخ زین‌الدین کنج‌نشین (۱۳۶۵-۱۴۵۶م)، شیخ نور سمنانی، سید شاه‌اسماعیل غروری (م. ۱۴۶۶م) و فرزندان‌شان که در بیدر زندگی می‌کردند،<sup>۶۴</sup> نتوانستند بر رشد معنوی و علمی مردم تأثیرگذار باشند.<sup>۶۵</sup> اخلاف گیسودراز هم که در بیدر ساکن شده بودند در

پیشوایان خود (نسخهٔ خطی گردآوری شده در قرن هفدهم میلادی)، ۹.

<sup>۶۱</sup> گاؤن، ریاض‌الانشاء، ۱۳۶-۱۵۰.

<sup>۶۲</sup> Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 204;

گاؤن، ریاض‌الانشاء، ۱۴۵.

<sup>۶۳</sup> گاؤن، ریاض‌الانشاء، ۲۳-۲۷، نامهٔ شمارهٔ ۳، ۳۱۴، نامهٔ شمارهٔ ۱۰۷.

<sup>۶۴</sup> Siddiqi, *The Bahmani Sufis*, chap. 2.

<sup>۶۵</sup> محمد کریم‌الدین، مخزن الکرامت (حیدرآباد، ۱۳۲۰ق)، ۱۱۸-۱۱۹.

<sup>۵۸</sup> Sherwani, *The Bahmanis of the Deccan*, 226-227;

شروانی، محمود گاؤن، ۱۷۷-۲۰۰.

<sup>۵۹</sup> یوسف حسین‌خان، فرمان‌ها و سندهای سلاطین دکن (حیدرآباد، ۱۹۶۳)، ۳؛ شروانی، محمود گاؤن، ۴؛

Siddiqi, *The Bahmani Sufis*, App. B-5.

سلطان محمودشاه بهمنی (۱۴۸۲-۱۵۱۸م) در یکم جمادی‌الثانی ۸۹۴ق به موجب فرمانی، ۵۲۵۰ بیگا زمین به شاه محب‌الله واگذار کرد. بنگرید به حسین‌خان، فرمان‌ها و سندهای سلاطین دکن، ۴.

<sup>۶۰</sup> شیخ مصطفی جنیدی، شجرهٔ ارادت و اجازات

موقعیتی نبودند که حتی بتوانند متن‌های عرفانی را تفسیر کنند.<sup>۶۶</sup> بنابراین، می‌بینیم که نگرانی گاؤن بی‌جهت نبود. گاؤن بسیار مشتاق بود در بیدر فضایی معنوی و علمی به وجود آورد و برای تحقق این هدف خود از دانشمندان بلندمرتبه عرصه علم از جمله مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی، شرف‌الدین علی الیزدی، جلال‌الدین دوانی و بسیاری دیگر نیز دعوت به عمل آورد.<sup>۶۷</sup>

در اواخر دوره حکومت بهمنی در ۱۵۳۸م، نسل اول مهاجران ایرانی به بیدر چشم از جهان فروبسته بودند. نسل بعدی مهاجران ایرانی از ایران عصر صفوی می‌آمدند که در آن زمان شکلی افراطی از تشیع بر آن حاکم بود. از بین پنج دولت محلی که بعد از فروپاشی سلسله بهمنی تأسیس شدند، پادشاهان قطب‌شاهی، عادل‌شاهی، و نظام‌شاهی مذهب شیعه را مذهب حکومت خود اعلام کردند و روابط دیپلماتیک نزدیک خود را با ایران عصر صفوی حفظ کردند.

آنچه باعث شد حکومت بهمنی در دکن از هم فروپاشد، در واقع سیاست احمدشاه‌ولی بهمنی و جانشین او در خصوص حمایت از آفاقی‌ها بود. آنها توجهی به محلی‌ها نمی‌کردند و بسیار مشتاق بودند غیرمحلی‌ها را در اولویت قرار دهند. همین امر باعث شد محلی‌ها احساس کنند در حق آنها بی‌عدالتی شده و حس حسادت و خشم آنها برانگیخته شود. احمدشاه و جانشین او که بیش از اندازه متوجه عراقی‌ها و ایرانیان و ساکنان آن سوی دریاها بودند، اساساً آفاقی‌ها یا غربا را به محلی‌ها تبدیل کرده بودند و محلی‌ها را به آفاقی‌هایی به‌حاشیه‌رانده. مقصر پیدایش جو اختلاف و دشمنی بین گروه‌های مختلف جامعه در دکن که واکنش مقتدرانه محلی‌ها را در پی داشت احمدشاه و جانشین او بودند و همین فضای نابرابری و اختلاف بود که در نهایت مقدمات سقوط سلسله بهمنی را فراهم آورد.

و در ملاء عام تازیانه خورد. بنگرید به  
Siddiqi, *The Bahmani Sufis*, chap. 2.

<sup>۶۷</sup> گاؤن، ریاض‌الانشاء، ۱۵۲-۱۵۶، نامه شماره ۳۸؛  
۱۷۲، نامه شماره ۴۱؛ ۱۷۵، نامه شماره ۴۳؛ ۸۲-۸۳،  
نامه شماره ۱۵، ۱۳۳، نامه شماره ۳۵، ۱۷۳، نامه  
شماره ۳۲؛ ۱۴-۱۹، نامه شماره ۱.

<sup>۶۶</sup> می‌گویند شیخ ابوالحسن (م. ۱۴۹۷م)، پسر شاه  
کلیب‌الله (م. ۱۴۸۶م) و نبیره گیسودراز، برای تفسیر چند  
متن عرفانی انتزاعی که از نظر عالمی به اسم شیخ‌خان  
کفرآمیز بودند به نزد محمد شمس‌الدین مولتانی رفت.  
فرشته نیز درباره یکی دیگر از اعضای خاندان گیسودراز  
نوشته و گفته که او را در فاحشه‌خانه‌ای دستگیر کردند